

## «المعجم»

«الف»	الایم: گناه	۱۵
أَدُّ (أَوْدًا): سخت و دشوار شد	الأثمن: گرانبهاتر، با ارزش تر	۲
لايؤدُهُ حفظهما: نگاهداشت آنها بر او	الأجدر: شایسته تر	۵
دشوار نیست	الأجلة: ج الجلیل، بزرگوار	۸
الأفاق: ج افق، جای دور دست	الاجنبی: بیگانه، خارجی	۸
الألات: ج آله، آله، ابزار	الأجود: بخشنده تر	۱۰
الآلام: ج ألم، درد	أحاط: فراگرفت	۱۲
أمان: آرامش، حمایت	أحال: واگذار کرد، ارجاع داد	۱۰
الآمال: ج أمل، امید	الاحتراز: اجتناب، دوری	۳
الأمیل: امیدوار	الاحتلال: اشغال	۱۰
أَن — (أیناً): نزدیک شد	الاحتواء: در برداشتن	۸
أبت: (أبی) پدرم	أحصی: شمرد	۱۶
ابتلی: مبتلا شد	أحیاء: ج حی، زنده	۴
ابتنی: بنا کرد	إختار: انتخاب کرد، برگزید	۱۱
أبخرة: ج بخار	إختزن: ذخیره کرد	۱۲
الإبر: ج إبرة، سوزن	إختص: مخصوص گردانید	۱
الأبرياء: ج بری، بی گناه	الأخيار: ج خیر، نیکو مراد، نیکو خصال	۷
الابطال: ج بطل، قهرمان	أدار: اداره کرد، گرداند	۱۳
أبطل: باطل کرد	أدام: استمرار بخشید	۱۲
ابن سبیل: رهگذر	الإدراك: دست یابی، رسیدن	۸
الاتباع: پیروی کردن	الأذهان: ج ذهن، فکر	۱۴
إتبع: پیروی کرد	الأرزاء: ج رُء، مصیبت	۴
الإتجاه: سمت، جهت	الارغام: به خاک افکندن	۱
أتی — (إثیاناً): آمد، رسید	أری: ارائه کرد، نشان داد	۱
مالم یأتک: آنچه برای تو نیامده است.	سُریهم: به آن ها نشان خواهیم داد	۱۴
أثار: برانگیخت	أزال: برطرف ساخت	۱۲
أثبت: ثابت کرد	الازدهار: شکوفائی	۱۰
الأثرية: باستانی	أزل: لغزاند	۱۶

۷	الإساءة: بدی	۷	يُغِيبُ بِنَفْسِهِ إِذَا غُوفِي: هرگاه در عافیت باشد، خود پسند می‌شود.
۱۴	الاستبرق: نوعی لباس حریر	۹	الأعجوبة: «عجیب و غریب»، انسان عجیب و غریب، شگفت‌انگیز
۴	إستخار: طلب خیر کرد	۱۱	اغتاب: غیبت کرد
۴	استشاز: مشورت کرد	۱	أغنى: بی نیاز کرد
۱	استعداد: پناه برد	۱۱	أفاق: بیدار شد
۴	استعبد: به بندگی گرفت	۱۱	الأكفان: ج کفن
۴	إستقبل: دریافت کرد	۹	الألسن: ج لسان، زبان
۸	استقل: قلیل و اندک شمرد	۳	ألقي: انداخت، افکند
۱۲	استمسك: چنگ در زد، محکم گرفت	۵	لا تلحقوا باديكم إلى التهلكة:
۵	الأشعد: سعادت‌مندتر	۴	بادست خویش، خود را به مهلكه نیندازید!
۴	الأسى: رنج	۸	ألف: تألیف کرد، نوشت
۸	أسلم: اسلام آورد	۱۶	الألوف: ج ألف، هزار
۵	أشبع: او را از طعام سیر کرد	۸	الإمتنان: منت پذیری، سپاسگزاری از نعمت
۸	أشبهه: شبیه است	۷	أمسك: گرفت، به دست گرفت
۷	أشفق: ترحم کرد، دلسوزی کرد	۱۴	الأمل: امید
۱۴	الإصبع: انگشت	۲	الإيذاء: ظرف
۲	أضاع: از دست داد، تباه کرد	۳	إتتمى: وابسته شد، منسوب شد
۳	الإضاعة: ضایع و تباه کردن	۱۴	إنتهى: پایان یافت
۱۴	الأضعاف: چند برابر	۱۳	لأن لم تنته لأرجمك:
۱۳	أضل: گمراه کرد	۴	اگر به آن (سخنان) پایان ندهی تو را
۴	أطرق: چشم به زمین دوخت	۴	بی شک سنگسار می‌کنم
۴	أطفأ: خاموش کرد	۱۵	إنتهز: غنیمت شمرد
۱۵	أطلق: رها ساخت	۱۵	إنتنى: دست کشید، خودداری کرد، خم شد
۱۵	الأطناب: ج طنب: ریسمان خیمه	۱۶	أنجى: نجات داد
۱۶	أظلم: تاریک شد	۹	الإنذار: اخطار، هشدار
۹	أعاد: تکرار کرد	۸	أنذر: هشدار داد
۸	أعد علي: برایم تکرار کن	۱۵	أشطط: فعال کرد
۱۳	اعترض له: مانع شد، معترض شد	۶	إنشق: شکافته شد
۶	أعجب: به حیرت انداخت		

۱۱	البشائر: ج بشارة، مژده	۲	الانصاف: عدل
۱۳	البشاشة: بشاش بودن، خوشروئی		أكتبوا بالحق و الإنصاف لها:
۱۵	البصائر: ج بصيرة، دیده، بینش		بنویسد که با او به حق و انصاف رفتار کنند!
۱۴	البصمة: اثر انگشت	۹	انصرف: روانه شد
۶	بَطِرَ َ (بَطْرًا): سرمست شد	۴	الأنعام: ج نَعَم، نعمه، آواز
۱۱	البعث: رستاخیز	۱۲	الانفصام: گسستن
۳	البعضاء: بغض و کینه	۱۴	أنقض: خم کرد
۲	بَغَى َ (بُغْيَةً): خواست	۱۳	انقضَّ على... به... حمله کرد
۲	بَكَى َ (بُكَاءً): گریست	۱۴	إنكدر: تیره شد
۹	بَلٌ : بلکه، ولی		الأنواء: ج النَّوء، طوفان، دگرگونی آب و هوا
	بَلٌ حُرٌّ: البته آزاده است	۱۲	الأهلون: ج اهل، خویشاوندان، خانواده
۳	البلاغ: ابلاغ کردن، رساندن	۱۱	الأوان: زمان، وقت
۸	البَلَلُ: تَر شدن	۳	أورث: به ارث گذاشت
۱۴	البنان: سرانگشتان، واحد آن «بِنانة»	۱۱	أيقظ: بیدار کرد
۶	البنون: ج ابن، فرزند پسر	۸	الإيلام: به درد آوردن
۱۴	البهجة: بهجت، سرور، شکوه		
۱۲	البيئة: محیط		«ب»
		۱۱	البائس: بی نوا
	«ت»		بات َ (بَيْتًا): بیتوته کرد، شب را
۲	تَأَلَّمَ: ناراحت شد	۱۱	به صبح رساند
۱۱	تَاهَ َ (تَيْهًا): گم شد، گمراه شد		بِتْنَا عِراةً: برهنه ماندیم
۱۵	التباعد: دورشدن، دوری گزیدن	۱۱	البارئ: آفریننده از عدم، خداوند (باری تعالی)
۴	التبذير: اسراف	۵	الباسم: متبسم، خندان
۴	تابَ ُ (تَوْبَةً): توبه کرد	۱۳	بَسَسَ: بداست
	تُبُّ عَلَيَّ: توبه ی مرا ببذیر	۹	بَجَلٌ: بزرگ و گرامی داشت
۸	تبويب: باب بندی	۲	بَخَسَ َ (بَخْسًا): کم فروشی کرد
۱۶	تجزئة: تجزیه	۶	البدیع: عجیب، تازه
	تجزئة الذرة: شکافتن اتم	۱۳	بَرَدَ ُ (برودة): سرد شد
۶	التحليل: ج تحلیل، آزمایش	۶	البروتين: پروتئین
۱۲	التحرُّر: آزادی	۵	البسمة: تبسم، لبخند

	٩	تَحَلَّى: آراسته شد
١١	١٦	التخليص: رها ساختن
ثُرْنَا عَلٰى اَنْفُسِنَا: عليه خود شوریدیم	١٦	التخليط: آمیخته شدن به گناه، آلوده شدن
١١	١١	تَدَفَّقَ: جوشید، بیرون زد
٨	٥	تَدَنَسَ: آلوده شد، ناپاک شد
٢	٦	تَزَكَّى: تزکیه شد، پاکی ورزید
	٥	التشاؤم: بدبینی
٩	١٦	تَشَبَّثَ: چنگ درزد، درآویخت
١٦	١٣	تَصَارَعَ: کشتی گرفت
٤	٥	تَضَجَّرَ: دلتنگ شد
جَبْرًا (جَبْرًا): شکستگی را) بست، ترمیم	٢	تَضَمَّنَ: دربرگرفت، شامل شد
١٢	٣	التعريض: متعرض شدن
٣		على سبيل التعريض: به صورت اشاره وگذرا
٢	٢	التعطف: مهربانی
٢	١٣	تقاتل: جنگید
٦	١٤	التكثف: متراکم شدن
الجزية: جزیه، مالی که اهل کتاب هر سال به دولت	١٢	تكيف: سازگار شد
اسلامی پردازند	٢	تكون: به وجود آمد
١١	١٣	تلطف: مهربانی کرد
١٥		تلطف في كلامه: به نرمی سخن گفت
١٣	٣	تلاؤ (تلاوة): تلاوت کرد
٧		تلي: تلاوت شد
تحتون المال حبا جما: مال را بسیار دوست	١٦	التنزيل: قرآن کریم
می دارید.	٣	التهلكة: مهلکه، آنچه عاقبتش هلاک باشد
٥	٣	التهم: ج تهمة، تهمت
جَنَى (جَنِيًّا): چید		اتقوا مواضع التهم: از جایگاه های تهمت
١٦		بپرهیزد.
١٦	١١	التوابيت: ج تابوت
	١٦	توطن: اقامت گزید
	٦	تولى: دوستی کرد

۱۶	الْخُطُوَة: گام	۲	حَالَف: هم پیمان شد
۵	خَلَا ُ (خُلُوْأ): خالی شد	۲	حَبِيَّة: دانه
۱۴	الْخَلَايَا: ج خلّية، سلول	۲	الْحُرْمَة: حرام
۱۴	الْخَلْق: آفرینش	۳	الْحَسَب: کفایت
	الْخَلْقُ الْجَدِيد: آفرینش مجدد		فَهُو حَسِبُه: او برایش کفایت می کند
۱۳	الْخِنَاق: گردن، یقه		حَسِبْنَا اللّٰهَ: خدا برای ما کافی است
۴	خَيَّرَ: مخیر کرد، اختیار داد	۱۶	الْحِصَاد: درو
	خُيِّرَ: مختار گذاشته شد	۱۵	الْحِصُون: ج حصن، دژ، بارو
	«د»	۱۱	الْحُفَاة: ج حافی، پا برهنه
۹	الدَّائِب: در حرکت، در گردش	۱	الْحَفِيّ: مهربان
۱۱	الدَّجِي: تاریکی شب	۳	حَقَّق: محقق کرد
۱۶	دَرَّ ُ (دَرَأ): جاری شد، سرازیر شد	۱	الْحِلْم: بردباری
۵	دَعَا ُ (دُعَاء): دعا کرد، فراخواند	۶	الْحَلِيب: شیر
۷	ندعو الله: از خدا می خواهیم	۲	حَمَل ُ (حَمَلًا): وادار کرد
۱۰	الدَّعْوَى: دعوی، شکایت	۱۲	حَمَلٌ: به عهده ی او گذاشت
۱۳	دَعُ: ← ودع	۱۲	الْحَنَان: مهر، محبت
۹	دَقَّ ُ (دَقًّا): کوبید	۱۵	الْحَوْم: ج حاتم، تشنه، چرخ زننده، پروازکننده
۱۵	دَكَ ُ (دَكًّا): کوبید، نابود کرد	۶	حَوَى ُ (حَوَايَةً): در برداشت، شامل شد
۱۱	الدَّلِيل: راهنما	۱۱	الْحَبِيب: محبوب، بسیار دوست داشتنی
۱۰	الدَّمَار: نابودی ویرانی		«خ»
۹	دَهَسَ َ (دَهْسَةً): حیرت زده شد	۴	خَاب ُ (خَابِيَةً): نا امید شد
۱۴	الدَّهْشَة: حیرت، شگفتی	۳	خَتَم ُ (خَتْمًا): به پایان برد
۱۲	الدُّهْن: چربی	۹	الْخَدَّ: گونه
	«ذ»	۷	الْخَدَم: ج خادم، خدمتکار
۱۶	الذَّبَاب: ج ذبابة، مگس	۹	خَرَّ ُ (خَرًّا): به زمین افتاد
۱۶	الذَّرَّة: اتم	۱۱	الْخَسْرَان: زیان
۱۶	الذَّرِيَّة: اتمی	۱۶	الْخِصَائِص: ج خصیصه، ویژگی
۸	ذو القربى: خویشاوند	۱۴	الْخُضْر: ج أخضر، سبز
		۵	الْخَطَايَا: ج خطیئة، گناه

۷	الرَّهْبَةُ: ترس	۲	ذَوَّقَ: چشاند
۲	الرَّهْطُ: گروه	۱۵	ذوِي: ج ذو، صاحب، مالک
۲	الرَّهِينَةُ: گرو		يَصُدُّ ذُوِيه: هوادارانش را باز می‌دارد.
۱۰	الرَّوْعَةُ: شکوه و زیبایی		
۱۲	الرَّوْعَةُ: ترس، وحشت		(ر)
	(ز)	۱۶	الرَّاحِلَةُ: شترقوی و راهوار، مرکب
۱۴	الزَّاحِرُ: بر، لبریز	۱	الرَّاعِبُ: متمایل، خواهان
۴	زال: زایل شد		أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي:
۹	الرُّفَاقُ: کوجه	۱۰	آیا تو از خدای من روی گردانی؟
۶	زَكَّى: تزکیه کرد، پاک کرد	۷	الرَّايَةُ: پرچم، بیرق
	(س)		الرَّئَاءُ: ریا کاری
۱۳	السَّاحِرُ: تمسخر کننده	۱۱	الرَّزِيحُ: سود
۱۵	سَادُ (سِيَادَةٌ): سیادت یافت	۱۱	الرَّبْوَعُ: ج ربع، دشت، سرزمین
۱۱	سار — سیراً: به راه افتاد، رفت	۱	رَجَمَ (رَجْمًا): او را سنگ زد
۵	الساَنِعُ: میسر، ممکن		لَأَرْجَمَنَّكَ: تو را سنگسار خواهم کرد.
	الفرصةُ سانحةٌ لك: فرصت مناسب به تو	۱۲	الرَّحْلَةُ: سفر
	دست می‌دهد	۱۶	الرَّحِيلُ: کوچ، سفر
۲	سَبَّ (سَبًّا): دشنام داد	۱۲	رَخِصَ (رُخْصًا): ارزان شد
۱۶	السَّبْحَةُ: تسبیح	۱۲	رَدَّ (رَدًّا): باز گرداند
۸	السَّجِيَّةُ: مَشْ، خوی		تُرِدُّ الودائعُ: امانت بازگردانده شود
۷	سَحَبَ (سَحَابًا): (روی زمین) کشید	۱۱	الرَّدَى: مرگ
	سَحَبُوهُ عَنِ الْمَسْنَدِ:	۱۲	الرَّطْبُ: مرطوب، تر
	او را از تخت پایین کشیدند.	۸	الرَّغَامُ: خاک، ریگ آمیخته به خاک
۴	السُّحْبُ: ج سحابه، ابر	۲	رَغِبَ عَنِ: روی گرداند
۷	السَّيْدُ: محکم، استوار	۴	رَغِمَ: علی رغم، باوجود
	قولوا قولاً سديداً:	۱۴	الرَّفْرَفُ: بالش
	استوار و راست سخن گویند.	۱۰	الرَّفْضُ: ترک کردن، نپذیرفتن
۱۰	سَرَّ (سُرُورًا): خوشحال کرد		رَقِيَ (رِقْفَةً): دل سوزاند
		۱۱	الرَّمَادُ: خاکستر
		۴	رَنَا (رَنَاءً): توجّه کرد، خیره شد

	۶	«ص»	۶	الشُّعَال: سرفه
۹	صاح — (صَيْحَةً): فریاد زد	۶	السُّعْرَة: قیمت، نرخ	
	صاح بها: او را صدا زد		السُّعْرَة الحَرَارِيَّة: کالری	
۳	صاغ — (صِياغَةً): ساخت	۱۲	سَكَّن: آرام ساخت، تسکین بخشید	
	صُغ: بساز	۱۱	السَّكَن: مسکن، خانه، سرزمین	
۹	صال — (صَوْلَةً): حمله کرد	۶	السُّكَّرِيَّات: مواد قندی، گُلُوکُزها	
۹	صالِح: آشتی کرد	۶	السُّكَّرِيَّة: قندی	
۸	الصَّحْف: ج صحیفه، نوشته، روزنامه	۱۰	السُّلْب: غارت	
	الصَّحْف الأوَّلِي: کتاب‌های پیشین	۹	سَلَط: مسلط گردانید	
۱۵	صَدَّ — (صَدًّا): منع کرد، مانع شد	۱۶	السُّلْمِيَّة: صلح جوانه	
۱۱	الصَّدَى: انعکاس صوت، پژواک	۱۲	السُّنَام: کوهان	
۱۳	صَرَعَ — (صَرَعًا): بر زمین زد	۱۲	السُّنَّة: چُرت، خواب گرفتگی	
۳	الصَّفْوَة: برگزیده، برگزیدگان	۱۴	السُّنْدَس: نوعی پارچه‌ی ابریشمی	
۴	الصَّمَاء: سخت	۱۱	السُّنَيْن: ج سَنَة، سال	
	الصَّخْرَة الصَّمَاء: سنگ سخت	۹	السُّهْرَة: شب زنده داری	
		۲	سواء: برابر، یکسان	
	«ض»	۸	السُّوَاقي: ج الساقية، رود کوچک	
۱۶	ضاع — (ضِياعاً): تباه شد	۱۴	سَوَى: بازسازی کرد، درست کرد	
۱۳	ضاق — (ضِيقاً): تنگ شد، محدود شد	۱	السُّوَيّ: راست	
	ما أضيَّق: چه محدود است!	۱۰	السُّيَّاحِيَّة: سیاحتی	
۲	الضُّباب: مه	۱۲	السُّيْدَة: سُرور	
	ضجَّ — (ضَجًّا): فریاد زد (در این جا:			
۹	مالامال بود، بُر بود)			
۶	الضَّلالة: گمراهی	۹	«ش»	
۱۱	الضَّمائر: ج ضمیر، وجدان، درون	۲	الشَّاب: جوان	
۱۳	ضَمِنَ — (ضَمَانًا): تضمین کرد	۱۰	شكا — (شِكَايَةً): شکایت کرد	
۱۵	الضَّيف: میهمان	۴	الشُّكُوَى: شکایت	
		۸	الشُّمَاء: بلند	
		۳	الشُّهْد: غسل	
	«ط»	۳	الشُّوون: ج شأن، امر	
۲	الطَّاعة: فرمانبرداری	۵	الشُّوك: خار، تیغ	

۲	العرفان: شناخت	۱۵	طافُ (طَوَافاً): طواف کرد
	عرفان الحرمة: حرمت‌شناسی	۲	الطاقة: انرژی
۱۲	العروة: دستگیره، دست‌آویز	۲	الطاقة الحرارية: انرژی حرارتی
	العروة الوثقی: دست‌آویز محکم‌تر		طرائف: ج طریقه: برگزیده شده، تازه
۱۵	العزائم: ج عزيمة، قصد، تصمیم جدی	۹	طَرِبَ َ (طَرَباً): به طرب و وجد آمد
۲	عَزَلَ َ (عَزَلاً): معزول کرد، برکنار کرد	۱۴	طَرِقَ ُ (طَرَقاً): (در را) کوبید
۱	عَزَمَ َ (عَزَماً): تصمیم گرفت	۸	طوبی: خوشا
۲	العزيمة: عزم و اراده‌ی قوی	۹	طَيَّبَ: معطر ساخت، خوشبو کرد
۱۳	العسیر: دشوار		
	عَصَى َ (عَضِيّاً): عصیان کرد،		«ظ»
۶	نافرمانی کرد، گناه کرد	۹	ظَلَّ َ (ظَلَّلاً): باقی ماند، ماندگار شد
۱	العصی: عصیان‌گر، سرکش، نافرمان		سأطلُّ حافياً: پیوسته پا برهنه خواهم ماند
۱۲	العطف: توجه، محبت	۱۵	ظَلَّلَ: سایه انداخت
۱۴	العظام: ج عظم، استخوان	۴	الظلماء: تاریکی
۵	عفا ُ (عَفَواً): بخشید، عفو کرد		
۴	علام؟: (علی + ما) بر چه چیز؟		«ع»
۱۶	عَلِقَ َ (عَلِقاً): چسبید	۱۰	العائلیة: خانوادگی
۱۲	العلی: بلند مرتبه	۳	عاذ ُ (مَعَاذاً): پناه برد
		۱۳	عَارَضَ: مخالفت کرد
	«ع»	۴	العواصف: ج عاصفة، طوفان
۱۵	غاص ُ (غَوَّصاً): غوطه‌ور شد	۶	عافی: شفا داد
	غزا ُ (غزواً): هجوم برد،		عُوفِي: شفا یافت
۱۰	مورد حمله قرار داد.	۷	عاقَبَ: عقوبت کرد
۱۰	الغزو: تهاجم، حمله	۶	العالي: بالا
۱۶	العُص: فروبستن چشم	۷	العبيد: ج عبد، برده، بنده
۱۵	الغمام: ابر	۱۶	عَدَّ ُ (عَدَّاً): برشمرد
۲	الغنی: بی‌نیازی	۱۱	العُدَّة: توشه
۱۲	الغی: گمراهی	۱	العیدی: ج عدو، دشمن
۲	غیر: جز، دیگری	۸	العديد: متعدد، بی‌شمار
	ما أنت و غیرك؟: تو را با دیگران چه کار؟	۱۱	العراة: ج عریان، برهنه



۶	قَوَّصَ : کند، درآورد	«ف»	
۶	القيمة الغذائية: ارزش غذایی	الفارغ: خالی	۷
۱۲	القيوم: پاینده	فازُ (فَوْزاً): موفق گشت، برنده شد	۴
		فَجَّرَ: شکافت، منفجر کرد	۶
	«ک»	فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عَيْوناً: چشمه های زمین را شکافتیم	
۱۰	الكأس: کاسه، جام	فُحُولٌ: ج فُحُل، بزرگ، برجسته	۸
۳	الكاظم: فرو برنده	فُحُولُ الْأَدَبِ: بزرگان ادبیات	
	الكاظمين الغيظ: فروبرندگان خشم	الفضل: لطف، برتری، دانش	۶
۱	الكتاب: منظور قرآن است	بفضلک استغنیثُ: به لطف تو بی نیاز شدم	
۲	الكتاب: نامه	الفضيحة: افضح، رسوایی	۱۶
۵	كَدِرَ (كَدَرًا): کدر و تیره شد	الْفِطَامُ: از شیر گرفتن (کودک را)	۱۶
۱۱	الکری: خواب	الفؤاد: دل	۴
۱۲	الکسر: نقص، شکستگی	الفوز: موفقیت و پیروزی	۵
۴	کِلان: هر دو		
	کلا هذین: هر دوی این ها		
۱۰	الکؤب: فنجان	«ق»	
۱۰	کُور: تاریک کرد، در هم بیچید	القَبَسَات: ج قَبْسة، نمونه، گوشه، پرتو	۱۳
۲	الکیل: پیمانه	قَبْضٌ — (قَبْضاً): گرفت	۲
		القَدَر: تقدیر	۴
	«ل»	قَدِمَ — (قُدُوماً): روی آورد	۲
۱۶	لِیثَ — (لِیثاً): درنگ کرد	قَصَّرَ: کوتاهی کرد	۴
۳	اللحد: گور، قبر	القَضبان: ج قضیب، شاخه، میله	۱۱
۹	لِحِقَ — (لِحاقاً): رسید، پیوست	قضبان الزمن: میله های زندان زمانه	
۳	لَدَغَ — (لَدَغًا): نیش زد، گزید	قَضَى — (قَضَاءً): سپری کرد، درگذشت	۱۱
۳	لُدُن: نزد	قَضَى — (قَضَاءً): برآورده ساخت	۱۲
	اللقاء: دیدار، ملاقات	قَضَى — (قَضَاءً): ادا کرد	۵
۱	لِمَ (لِ + ما) برای چه	القَطِیرَة: قطره ی کوچک	۲
۹	لَهَا — (لَهَا): سرگرم شد	القَمَّة: قُلّه، قلّه ی کوه	۴
۴	اللَّهَب: زبانه ی آتش	قَهَرٌ — (قَهْرًا): خوار کرد، راند	۱۶
۱۴	اللیف: بافت (بافت عصبی)	قَهَقَه: قهقهه زد	۱۳

	المَسْنَد: تخت، جایگاه		«م»
۱۴	المشاعر: ج مشعر، حس، احساس	۱۳	ما أَضِيقُ : ← ضائق
	المضادة: ضد، مخالف	۱۴	ماتٌ (موتاً) : درگذشت، مُرد
۶	المضادُّ للعفونة: ضد عفونی کننده	۸	المالِح: شور
۱۲	المُضطرّ: گرفتار	۱۶	المئات: ج مائة، صد
۸	المعاجم: ج معجم، فرهنگ لغت	۱۲	المَبْدأ: اصل، قاعده‌ی اساسی
۱۰	المعالم: ج معلّم، آثار، نشانه	۱۲	المتابعة: دنبال کردن
	المعالم الأثرية: آثار باستانی	۵	المتاعب: ج متعبة، سختی
۲	المعالي: ج معلاة، بزرگی	۱۰	المتكاسل: تنبل
۱۵	المعتصم: چنگ زننده	۱۵	المتهدّم: ویران شده
۱۴	المُعقّد: مُعقّد، پیچیده	۱۱	محاٌ (محواً) : محو کرد، پاک کرد
۱۴	المَغزى: کُنه، معنی، عمق	۱۲	المخزون: ذخیره
۱۴	المُفضّل: برتر، ترجیح داده شده	۱۵	المُخيم: خیمه زده، سایه افکنده
۱	مَلِيّاً: زمانی طولانی	۱۰	المدنية: تمدن
	وَ أَهْجَرَنِي مَلِيّاً: بسیار از من دور شو،	۱۰	المدى: طول
	مدتی طولانی از من دور شو!		على مدى التاريخ: در طول تاریخ
۱۱	المنادي: ندا دهنده	۱۱	المذکر: به خاطر آورنده، یادآوری کننده
۱۶	المنال: دست یافتن	۱۵	المذلة: خواری، ذلت
۵	المنبعت: نشأت گرفته	۱۶	المرارة: مرارت و تلخی
۶	المُنشَط: انرژی بخش	۹	مَرَّ (مُروراً) : عبور کرد، گذر کرد
۵	المنصب: مقام	۹	مَرَّغ: مالید، به خاک مالید
۵	المنظار: عینک، دوربین	۶	المزعج: ناراحت کننده، آزار دهنده
۵	المنّ: منت	۱۱	مَزَّق: پاره کرد
۲	المنى: آرزو	۱۰	المُسبِق: قبلی
۳	المهد: گهواره	۱۴	المُستقبل: دریافت کننده، گیرنده
۱۳	المهزوم: شکست خورده	۱	مَسَّ (مَسّاً): دست مالید
۱۵	المُهيمِن: (خداوند) ناظر، نگهبان		أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ: این که عذابی به تو برسد.
۳	المواضيع: ج موضوع		المِسك: مُسك
۴	المُوجِع: شعله ور، برافروخته	۱۵	المسکنة: تنگدستی، بی چیزی
۳	الموجزة: خلاصه		المسمار: میخ

۱۱	المومیاء: مومیایی	۱۱	مَنْ نَمَّ إِلَيْكَ نَمَّ عَلَيْكَ: هر که از دیگران نزد تو نَمّ می کند، علیه تو نیز نزد دیگران نَمّ می کند.
	«ن»		
۴	النَّائِي: دور	۴	الْتَهَبُ: تاراج، غارت
۱۱	نَادَى: صدا زد، ندا داد	۱۱	تَهَرَّءَ (تَهَرَّأَ): راند، بانگ زد
۱۳	النَّاسِيكُ: پرهیزکار، پارسا	۱۳	أَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ: بر نیازمند بانگ مزن و او را مران!
۳	الْنافذة: مؤثر	۳	
۱۶	نام َ (نوماً): خوابید، خُفت	۱۶	الْتَوَّرُ: شکوفه
۴	النَّاي: نی، نی لبک	۴	الْتَوَّمُ: ج نائم، به خواب رفته
۳	نَبِعَ َ (نُبِعاً): نشأت گرفت، سرچشمه گرفت	۱۶	التَّوَوِيَّةُ: اتمی
۶	نَجَّى: نجات داد	۱۶	نَوَى َ (نَيْتَةً): نیت کرد
۶	النَّحَّاسُ: مس	۶	«ه»
۶	نَحَرَ َ (نَحْرًا): ذبح کرد، قربانی کرد	۶	
۸	النَّخْلُ: زنبور عسل	۸	الْهَازِيُ: استهزاء کننده
	لابدٌ دونَ الشَّهَدِ مِنْ إِبْرِ النَّحْلِ:		هَبَّ: ← وَهَبَ
	در مقابل عسل باید نیش زنبور را تحمل کرد.		هَدَأُ: آرام کرد
۹	النَّوَّةُ: همایش	۹	هَدَّبُ: تهذیب کرد
۱۶	نَزَعَ َ (نَزَعًا): باز ستاند	۱۶	هَدَمَ: ویران کرد
۴	النَّشْرُ: عُقاب	۴	الْهَدْمُ: ویرانگری
۵	نَسِيَ َ (نَسِيَانًا): فراموش کرد	۵	هَلَّلَ: تسبیح کرد، ذکر «لا إله إلا الله»
۱۴	نَصَبَ َ (نَصْبًا): همت گماشت	۱۴	بر زبان جاری کرد
	فاذا فرغت فانصب: چون فراغت یافتی، در عبادت بکوش!		الْقَلْبُ قَدْ هَلَّلَكَ: قلب تو را تسبیح کرد و منزّه دانست.
۹	النَّعْلُ: نعلین، کفش	۹	الْهَوَانُ: خواری
۳	نِعْمٌ: نیکوست	۳	الْهَوْنُ: فروتنی
۷	النِّعْمَاءُ: نعمت، احسان	۷	الْهَوَى: هوای نفس
۱۲	نَفَّرَ َ (نَفَّرًا): متنفر و بیزار شد	۱۲	هَيَّجَ: تحریک کرد
۵	النَّقِيُّ: پاک و تمیز	۵	«و»
۶	النَّقِيُّ: خالص	۶	
۱۶	نَمَّ َ (نَمًّا): سخن چینی کرد	۱۶	الْوَدَائِعُ: ج ودیعه، امانت

